

و کهن را از طرف باد شاه و آصف جاه داشتند ضبط نمود بعد رفتن مادر شاه
 نظام الدوله ناصر جنک ظلف آصف جاه سفیری نزد بالاجی را و فرستاده
 پینامه های و عید فرستاد بالاجی را و دست از قرق و ضبط جاگیر است برداشته
 در سنه ۱۱۵۲ پنجاه و دویم از مائه دو از دهم پنجاه هزار سوار بر ار قاصد آن شد
 که ناصر جنک را از میان بردارد و باین اراده باور نک آباد رسید
 ناصر جنک با ده هزار سوار که در شهر همراه داشت بر آمده قاصد تاراج پونه
 گردید و بالاجی را در از ده دریای کنک د کهن را عبور نمود و بالاجی را و غلبه ناصر جنک
 دیده صلح را اصلاح دانست و طالب ملاقات ناصر جنک گردیده بحضورش
 آمد ناصر جنک سرکار کرکون و هندیه بجا کیشش داده نوازش فرمود بالاجی را و بعد
 مصالحه بهالوه رفت و کنار نزدیک رسید و دو از دهم صفر سال پنجاه و سیوم
 از مائه دو از دهم در گذشت و پسرش بالاجی را و بجای پدر نشست در
 همین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته داخل برهان پور گردید و
 بالاجی که از د کهن بهالوه می رفت در برهان پور ملازمت آصف جاه نموده
 بهالوه مرخص شد و بعد معادوت آصف جاه بد کهن تار حلت او که
 هشت سال بود غنیم چند مرتبه شوخی کرد و تنبیه یافته به صلح انجامید و در عهد
 ناصر جنک با ساهور راجه قواعد صلح تا بیس یافته تا گشته شدن ناصر جنک
 که دو نیم سال و کسری بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند و بعد گشته شدن
 ناصر جنک و فوت ساهور که در سال شصت و سیوم از مائه دو از دهم
 اتفاق افتاد کار بالاجی را و اعتلا پذیرفت و سد اشبو عرف بهاد و ویرا در بالاجی

که مدبر محنت کش بود مدارالمهتام شد تا عین ساهو را به برهمنان کوکن از
 دودمان بهوساه حسابی برمی داشتند بعد مردن ساهو بالاجی را و کسی را از
 قوم بهوساه بجای راجه بر سر نهادند راج نه نشاند و زمام مالکی و مالی را بانفراد در قبضه
 اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرهته را منقاد بلکه معطل گردانید و تسلط
 وسطوتیکه بر اهره کوکنی را بعد فوت ساهو راجه و ناعرجنک در هندوستان
 و دکن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت جمهوری از عادات فرقه مرهته
 هموماد بر اهره کوکن نه و مساویه میر غلام علی آزاد بلکرامی که عمر خود در دکن گذرانیده مرجع
 انواع خلایق بود و از متناقض دکن من و عن اکابی داشت در تنه کرده خود ایراد نموده
 نکاشته خامه وقایع نگاری می شود که فرقتین مذکورین نیتی دارند که هر جادستی
 یابند و بوجه معاشن جمیع خلق خدا بند کرده بطرف خود می کشند و زمیندار می و مقدمات
 و توار کرمی هم با قدین گذاشته اساس دارنایان کارهای مذکوره را از بیخ
 برکنده بنیاد تصرف خود قائم می کنند و می خواهند مالک تمام روی زمین شوند
 و رزاق مطلق تعالی شان که روزی رسان دهند و مسلمان است بر است
 رزق اصناف نناق بر همین زمین نوشته تمام این ممالکت بر یک قوم
 چه طور مسلم تواند ماند نظافت طبع و لطافت ذایت فرقه مذکور بحدی که بالاجی را و
 با آن اقتدار نان باجره می خورد و نان کندم خوش نداشت با ذبحان خام و انز
 خام و کرسنه یعنی مترسبز خام بر غبیت تمام خورده بعضی از آنها را نان خورش
 می ساخت حال عوام آن طائفه برین قیاس باید نمود و از مختصات مرهته
 است که در دفاتر و اسناد خود سنین بجز بان عربی و خط مرهتی می نویسند

* ذکر تتمه احوال شاه عالم بادشاه و شجاع الدوله وزیر

و مرزا نجف خان و وزیر الدوله و سوانحیکه روداد *

شجاع الدوله مع بادشاه در صوبه الہ آباد بعد فتح قلعه جمانسی و انتزاع آن جاہ از کماشتگان مرہتہ در فکر بندوبست بندیل کہندہ اشتغال داشت کہ در سنہ ۱۱۷۷ ہفتاد و ہفتم از ماہ دوازدهم میر محمد قاسم خان عالی جاہ از انکاشیہ شکست یافتہ پیش شجاع الدوله آمد و حسب الاشعار شجاع الدوله خود عالی جاہ بطرف بندیل کہندہ رفتہ معاملہ آنجا را بخوبی ایشمال دادہ باز آمد شجاع الدوله مع بادشاه بدو عالیجاہ ارادہ ممالک شرقیہ نمودہ بجنک انکاشیان آمد و آخر مغلوب گشتہ مصالحہ نمود و صوبہ اودہہ بشجاع الدوله والہ آباد بادشاه اختصاص یافت چنانچہ ذکرش سابق گذشت بعدہ شجاع الدوله بانتظام صوبہ خود و بادشاه بر ترقی و فتح صوبہ الہ آباد اشتغال ورزید و یکی از سرداران انکاشیہ واسطہ جواب و سوال فیما بین جماعہ خود و شجاع الدوله در حضورش می ماند و فوج انکاشی پیش بادشاه حاضر و معین و یاورش می بود و لکھہ روپیہ سالانہ برای مرزا نجف خان بمہربانی انکاشیان مقرر شد و در معاملہ بنکالہ کہ انکاشیان مالکنداری بست و چہار لکھہ روپیہ برای بادشاه قبول نمودہ بودند مجرا گرفتہ بخان مرقوم می رسانیدند و در رناعت بادشاه بودہ بعد زمانی سیر حکومت کوثرہ یافت و بانتظام آنجا اشتغال داشت و وزیر الدوله نام خدمت خان نامانی سرکار بادشاه مدارالمہام و سرکردہ رفقاییش و مختار عزل و نصب جمیع نوکران سلطانی

دو اسطوخوانب و سوال بادشاه بانکاسیان بود و در زمان اسفند وزارت
کاکاته کاهیکه استداد می یافت بعضی از سفله کان ملازم بادشاه مثل حسام الدین نان
در اجه رام ناته و بهادر علی خان محلی بنابر مناسبت طبیعت که با بادشاه
داشتند تقرب می یافتند خصوص حسام الدین نان که زنکه های نو خاسته را
برقص و خواتدکی تربیت کرده بخدمت بادشاه می رسانید بدین وسیله انتفاع
وافر حاصل می نمود و معتد السلطنت می کردند و شجاع الدوله پسر خود مرزا
سعادت علی خان را به نیابت وزارت و بعض ملازمان را به نیابت
میر آتشی در حضور بادشاه گذاشته گاهی بضرورت خود هم حاضر می شد

* ذکر احوال کشته شدن سورجمل جات در

جنکب نجیب الدوله بر دست سید محمد خان بلوچ عرف

سید و در میدان مابین شاه جهان آباد و فرخ نگر *

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائی در شاه جهان آباد سلط بوده مرزا
جوان بخت جهان دار شاه پسر کالان شاه عالم را که نام ولی عهدی بر او بود
جانشین پدرش در دارالخلافه گردانیده رفق و فتق مهمات آنجا
می نمود در میان افغانه رو بیله نالی از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیانت
سردری و سپه داری با هم جمع داشت و علم شجاعت نیز بر می افراشت فقط
و سورجمل جات در زمره راجه های اقوام خود بهوشیاری و صنف آرائی
و مملکت ستانی و کاردانی مثل او دیگری پیدا نکرد دیده چهار قلعه مستحکم بمستانی
و در صانته تیار کرد که تسخیر آن مقتدران هند را متعذر می نمود و دوازده هزار

اسپ خاصه در اصطبل و عوار انشس ملازم داشت و آنها را برق اندازی
 بر اسپ و کسب های سپاه کبری چنان آموخت که مافوقش درهند
 مقصور نبود و بمارست و مشق هر روزه چنان مودب و ماهر گردانید که در
 حدود افواج هند را مقابله با افواج او و غالب آمدن بر آنها از جمله ممنوعات
 بود و گمان نمی رفت که کسی از عظمای این مملکت بر او غالب آمده او را
 در جنگ خواهد کشت مگر مرهه با او آویخت و افواج ابدالی هم در ملک
 او در آمد او با استقلال در دن قلعه های خود نشسته پایدار بهمانمود و محفوظ
 ماند و در جنگهای افغانه که با صدر جنگ اتفاق افتاد حار آنها نمود و بر افغانه
 غالب آمد و مثل صدر جنگ وزیر مقتدر استمداد از و نمود و ادعانت
 کرد چون زمینداری و ملک ضرور است او نهایت اتعالم بسپاه جهان آباد
 داشت و همیشه است تنبیه ملک دیگران می کاشت نجیب الدوله
 را با او کادش دلی بود و هر دو از هم دیگر خبردار و در فکر غلبه بر یکدیگر می گذرانیدند
 بلکه نجیب الدوله از داندیشم نامی داشت لیکن چون پیمانۀ عمرش بسرینه
 گردید در جنگ سهیلی با آن همه استعداد و احتیاط کشته شد تفصیل این
 اجمال آنکه از زمان سلف جمعی کثیر از فرقه بلوچان در فرخ نگر سکونت
 داشتند در عهد محمد شاه یکی از آنها کاسکار خان نام اقتدار بهم رسانیده فوجداری
 کرد و حکومت پانی پت و حصار گاه گاه باختیار او بود و محال حصار را از
 متمردان سنخ و مصفا نموده مورد مهربانی ارکان حضور و اکثر بکار انجاماموری
 بود بهادر خان یکی از ملازمان او عروجی نموده فوجداری سپهاری پور یافت

و بوسیله عماد الملک بمرتبہ امارت رسیدہ ہفت ہزار ی گردید
 بعد عماد الملک بانجیب الدولہ ہم ساختہ اوقات می گذرانید بدوازندہ کردہی
 شاہ جہان آباد قلعہ و آبادی بنام خود طرح انداختہ محل اقامت خود
 و موسوم بہ بہادر کدہ ساخت چون کامکار خان مرد و میان اولاد و اتباع او
 منازعات رویداد سورجمل جات قابویانہ باو چنان را مقهور و مخدول
 ساخت درواری و فرخ نگر را سخر نمودہ قابض و متصرف گشت در عہد
 نجیب الدولہ خواست کہ بہادر کدہ را ہم بقبض و تصرف خود در آورد
 بہادر خان از نجیب الدولہ استعانت نمود چون از نجیب الدولہ
 اعانتی بعمل نہ آمد سورجمل از اعماض نجیب الدولہ در اعانت
 باو چنان استیلائی خود بر نجیب الدولہ دریافتہ در خواست فوجداری کرد
 نجیب الدولہ یعقوب علی خان را کہ برادر وزیر ابدالی و بعض اوقات ناظم
 شاہ جہان آباد می بود نزد جات فرستادہ خواست کہ بلطف و مدارا مصالحہ
 نماید و فتنہ را بیدار نہ سازد یعقوب علی خان باتفاق را بحد لیر سنکہ کہتری
 نزد سورجمل رفتہ سخنان آشتی مذکور ساختند و یعقوب علی خان جو رہ
 چہینت ملتان بطور ہدیہ بسورجمل گذرانید او پسند نمودہ همان وقت فرمود
 کہ جامہ دوختہ بیارند و پیغامانہ تمام ماندہ یعقوب علی خان برخواست و گفت کہ
 تھا کہ صاحب جلد می نباید فرمودیندہ فردا باز خواهد آمد سورجمل جواب داد
 کہ اگر مصالحہ منظور باشد ہرگز نباید آمد یعقوب علی خان مع کرم اللہ خان
 خد متکار کہ بچیب الدولہ اورا معتمد دانستہ ہر اہ فرستادہ بود بر گشتہ آمد

و با استکی احوال گفتن آغاز نهاد کرم الله عرض کرد که اگر غیرت باشد چاره غیر
 از جنگ نیست نجیب الدوله متنبه شده گفت انشاء الله تعالی با این کافر
 جهاد می کنم و پسران خود افضل خان و سلطان خان و ضابطه خان را گفت
 که فردا تیار شده عبور جمنانمائید و دیگر رؤسای افواج خود مثل سعادت خان
 افریدی و صادق محمد خان بنکش را تاکید نمود که با این کافر مغرور باید جنگید
 و صبح با فوج عبور نمود سور جمل هم افواج خود را عبور در یابی مذکور مامور نموده
 بر دریاچه هیند آن مور چال بست نجیب الدوله کنج شاه دره را بر پشت
 گذاشته همیای جنگ شد چون جنگ شروع گردید سور جمل ده هزار
 سوار تربیت کرده خود را در جای مناسب استاده ساخته خودیاندیش
 آنکه از کدام طرف آنها را برسد نجیب الدوله کار را با معدومی از مقربان
 مابین هر اول و نجیب الدوله استاده همان وقت افضل خان هر اول
 نجیب الدوله از دست منشار ام و غیره هر اول سور جمل شکست خورده
 فرار شدند و فراریان از پیش روی سور جمل می گذشتند کلیم الله خان
 و مرزا سیف الله عرض نمودند که تنها کر صاعب در اینجا استادن
 مناسب نیست التفاتی نکرد باز مکرر عرض کردند جوابی نداد و اسپ خاصه
 دیگر طلبیده بران سوار شده استاد ناگاه سید فحمد خان بلوچ عرف سید و
 با چهل پنجاه سوار از فوج هر اول نجیب الدوله گریزان شده بطرف
 نجیب الدوله می رفت شخصی از هراهبان او سور جمل را شناخته
 گفت خانصاحب کجایی روید تنها کر سور جمل تنها در میدان استاده

است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و بر عور جمل تاخت و یکی
 از همراهیان او شمشیری بر عور جمل زد دست راست او که در آن زخم
 ناسور هم بود مقطوع گشته در میدان افتاد دیگران هجوم آورده او را از تیغ
 گذرانیده دست مقطوع او را به نشان برداشته نزد نجیب الدوله آوردند
 اگر چه بر نجیب الدوله تا دو روز گشته شدن عور جمل مستحق نشد اما همراهیان
 او معاروم نموده بجای خود بگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان
 آمده دست ناسور دار او را مع آستین جامه چوبینت داده خود شناخت
 گشته شدن او تحقق یافت و فتح و نظیر نجیب الدوله را میسر آمد
 * ذکر متمکن شدن جواهر مل پس بر عور جمل بجای پدر و نیز مردن او
 و فوت شدن نجیب الدوله و متمکن یافتن ضابطه خان بجای پدر خود *
 جواهر مل که اکبر دار شد او را در عور جمل بود قائم مقام پدر گشته مست باد
 غرور کرد و درین سستی پاز جاده هوشیاری و قدر وقت شناسی
 بیرون گذاشته مرهته را طلبیده با خود در فیق گردانید و محاصره قلعه شاه جهان آباد
 نمود نجیب الدوله چهل پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه دلیر سنگه
 بامر مرهته ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواهر مل در میدان
 خضر آباد ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد از آن سمر و فرنگی
 رفیق نمک حرام عالی جاه را که با شجاع الدوله ساخته آقایی خود را بدست
 او سپرده خانمانش را بر باد داد و آخر با شجاع الدوله هم نرو و غاباخت
 و با هزاران بندوق چاقی و توپ و غیره مملوکات عالی جاه بدر رفته خود

سرمی کردید رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزائن دید. قاصد
 جنگ با احتفاد را چه بیسنگه سوانی شد و افواج بی شمار فراهم آورده بر
 سرجی نکر رفت اما در سزای این حسرت بی جا و زیاده رویها
 باد بود توپخانه فرنگی و فوج آراسته پدرش شکست فاحش از راجپوتان
 خورده خائب و حاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستحله خود مردم
 بسیاری را از رفقا و اتباع پدر بگشت و صد نام چوب دار را بر جمیع سرداران
 خود مسلط ساخته هر را از خود ناخوش داشت مردم از دست او بجان آمده
 یکی را برای کشتن او برانگیختند و بعد اندک زمانی از جانشینی پدر بدگاشته شد
 بعد از در ارتن سنگه یکی از برادرانش منبمله اولاد سوره حمل بجای او متمکن
 گردید چون عنین بود آرزوی دوا بی رجولیت داشت پیرا کینی یا تیتی به بهانه
 و آ آمده بد روغ کویی زری از دورد و هنگام کشف را از رستکاری خود دور
 قتلش دید به بهانه تیاری دوا خلوت نموده در تن سنگه را بدگاشته و خوهم کشته
 گردید بعد از و برادرش نول سنگه بر سندر اراج نشست و در نجیت برادر
 چهارم او با عانت بعضی زوجات سوره حمل که خزائن و آفری را متصرف
 بود در قلعه دیگر مسلک خود سری پیمود و عدم انتظام در راج او پدید آمده
 و قرواقتدار یک سوره حمل داشت و با انحطاط نهاد و جیب الدوله به اسمان اقتدار
 عروج نموده چند روز فرمانروای شاه جهان آباد گشت هر چند از قوم روهیله بود
 که اختس قوم افاغنه اند باز هم معدلت کیش و خیر اندیش خلق بود اما
 همراهیانش که روهیله و افاغنه بودند از خباثت طینت که لازم ماهیت آنهاست

اکثر خلق خدا که سکنهٔ شاه جهان آباد و امر از ادکان نجیب بوده اند از بیمار سایدند و هر نوع کسب و تعدی بر مردم آنجا بطل آوردند و گذشت آنچه گذشت تا آنکه نجیب الدوله هم بعد از یک فاصله از کشته شدن سوره حمل بیمار شده و هوای شاه جهان آباد را با مزاج خود ناساز یافته بطرف نجیب که رفته سکونت در زید و مدتی مستد بیمار بوده آخر با جل طبعی سنک ناکر زیر مرکب بود و پس کلاش ضابطه خان بجای پدیر جلوس نمود

* ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از آله آباد به طرف

شاه جهان آباد و بعضی سوا حکیمه رویداد *

شاه عالم بادشاه چون آرزو مند نزول خود بقلمه شاه جهان آباد در آله آباد می بود بعد مردن نجیب الدوله اراده رفتن آنطرف تصمیم داده و در فکر بهر ساندین اعوان و انصار که بتوت و نصرت آنها تواند نشست افتاد طلبه رفاه و اقتدار از باقی ماندگان مردم دلایلی پیشم که در شاه جهان آباد از تسلط افغانه و عدم مدافلت در سر کار آنها و لتنگ و آرزو مسدود و در چنین بادشاه پست فطرت بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده مرهه ترا لائق این کار شمرند و سیف الدین خان برادر عاقبت محمود خان کشمیری برای آوردن مرهه بر فاقت و اعانت بادشاه بمقصد شتافت و بعد چندی عرائض آنها متضمن قبول سنولات خاطر خواه بادشاه آورد و شاه عالم در نهضت بی تاب کردید میر الدوله و انکاسیان و شجاع الدوله مانعت درین خصوص نموده قبائح این حرکت را بوجه شتی ظاهر کردند پادشاه

(۳۵۰)

مطلقاً قبول نکرده جزم خود درین عزم بکمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی
باقامت ال آباد نشد انکلیبیان ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن
بابادشاه مناسب ندانسته توسط باذبال دولت انکلیب جست
داز طرف انکلیب متعهد معامله صوبه ال باد و کوره کردید و جاگیرات لکهنه روپیه
از سرکار انکلیب بنام او مستقر گشته پسر کنه بهیم پور و شاه جهان پور و چند لکهنه دام
در پسر کنه اردول مضافات صوبه بهار در تنخواه یافته بحمايت آنها زندگي مي نمود
بعديک سال ازین معامله یاد و سال که کورنر شتنک بهادر برای
ملاقات شجاع الدوله به بنارس رفت و در آنجا همه کس جمع آمدند منیر الدوله
هم حاضر شده بملاقات کورنر بهره اندوز گشت شجاع الدوله معامله ال آباد و کوره
از کورنر بزمه خود گرفت منیر الدوله معزول گشته زرهای تعهد بی باق رسانید
و در همان اوان بیمار شده رهگرای عقبی کردید نعش او را در عظیم آباد آورده
بمقبره ساخته خودش مدفون کردند فقط و مرزا نجف خان همراهی بادشاه برگزید
شجاع الدوله چند منزل مشایعت نموده در فسخ عزیمت بادشاه ساعی بود
لیکن فائده نکرده درین ضمن احمد خان بنکش حاکم فرخ آباد ازین جهان بی بقا
در گذشت بادشاه در عین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده
وندان طمع بانوال او برسم دیرینه ضبطی اموال ملازمان مقتدر که از شمیم
فهرمه سلاطین ببری است تیز نموده بر درتصار فرخ آباد مقامات نمود آخر
وجهی متجاوز مظفر جنگ پسر احمد خان بنکش بواسطت شجاع الدوله
گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول

عواطف فرموده پسر خود را برسم تعزیت در خانه اش فرستاده و نزد خود
طلبه اشته مهربانی بی حد مبذول حالش فرمود و بصوبه خود مراجعت نموده
بکارهای مروجه پرداخت و احضاد بنکش را از جمله متوسلان دولت ساخت

* ذکر ورود شاه عالم بادشاه بدار الخلافت شاه جهان آباد

و سر برداشتن جماعه مرهته به شورش و فساد *

چون شاه عالم مرهته را باعانت خود خواست بعضی از سرداران آنها که
بقیه السیف فوج ابدالی در دکن و مالوه بانیم جانی بودند باسید تحصیل اقتدار
و عزت و جاه بیهمانه توسط بادشاه قاصد نهضت بطرف شاه جهان آباد
کردیدند ضابطه خان بنا بر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرهته و پدرش بود مدخلت
خود در شاه جهان آباد و در از حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور و
نجیب کده که تعلقه حاصل کرده پدرش بود اقامت نمود و مرهته در نواح
شاه جهان آباد رسیده شاهزاده جوان نخت پسر شاه عالم را بطوریکه
در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نمود و در ملک
علاقه ضابطه خان دست اندازی شروع کرد و بادشاه بدار الخلافت رسیده
در قلعه نزول فرمود و عبدالاحد نان کشمیری که مرد مزور و مفتن بود به استقبال
بادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با بادشاه در گرفت و نطاب
مجدالدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام بنک یافته مدار المبهام خانه بادشاه
کردید و سیف الدین محمد خان که واسطه جواب و سوال مرهته بود بنا بر
تتریب عبدالاحد نان بکام خود نز رسیده شردم ماند و بادشاه داخل حرم سرای

سازنی گشته در لیب و حبس در کات لغو و نامناسب انهاک در زید و
 مرزا نجف زان بمقتضای شجاعت رفتاری صاعب جرأت بهم رسانیده
 عارم عروج بمعارج علیاکشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم
 آوردن یاران جان نثار اشتغال نمود مرهه که حسب الطلب بادشاه از خرابی
 و ویرانی ملک خا بظم خان بر کشته بشاه جهان آباد می آمد فریب رسیده
 در خواست مطالب زیاده از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاد بادشاه در بحر تفکر
 افتاده از مرزا نجف خان استعانت کرد او از فرط شجاعت دلالت
 بتاویب و کوشمال جماعه بد سکال نموده باین مهم نامور کشت و از شهر بیرون
 شتافته معکر آراست و با وجود قلت فوج به کسیر و آدیز پرداخته
 هر بار در کارزار غالب می آمد

* ذکر در اندازی امرای نفاق پیشم فیابین مرزا

نجف خان و مرهه با عوجاج مزاج و خباثت اندیش *

مناقتان حضور مثل عبد الاحد خان و حاتم الدین خان و بهادر علی نان محلی ناظر
 چون از سطوت مرزا نجف خان بنا بر شجاعت او و دین دلی خود ایمن
 نبودند ظاهر است که نامر و بامر و نمی سازد در فکر استیصال نجف خان افتاده
 قاصد مصالحه بامر هته گردیدند و بادشاه را بر این مرافقت آورده بی اطلاع
 نجف خان در کمال انعام مصالحه را استکام دادند و مرهه هم بنا بر مصالحت
 وقت قبول نمود و عمده حضور که بطرف بروج و باره حصار شهر مستعد
 مدافعت بودند حسب الامر در ناکشاده مرهه را اندرون شهر راه دادند و مرهه

داخل شاه جهان آباد و کاهی آنها در اک شرف حضور باد شاه نموده
 در شهر دایر و سایر شهرها نخبف خان بهادر با صغای این خیر متخیر گشته خود هم
 داخل شهر و در خانه خود نازل شد پادشاه حسب المشورۃ حسام الدین خان
 زریکه در مصالحه با مرهته قرار یافته بود بر نخبف خان تخواه کرد و مرهته را فرمود
 که از خان مرقوم بگیرد مرهته بتر غیب و تطمیع پادشاه و ذراند از ان منافق
 پیغامهای و عید و هدیه بخان مرقوم فرستاده زریکه ای تخواه در خواست آن
 بهادر و لیر ایثار خان بر حفظ آبرو و اختیار نموده جواهرهای مردانه فرستاد و با معدودی
 از همراهیان موافق که زیاده از سه چهارم نبودند عقد جان بازی نشست
 چند روز آمد و رفت سفر او در میان ماند چون مرهته دید که مرزا نخبف خان
 شجاع بی نظیر و در جان باختن دلیر است تحصیل زریکه بافته غرض کویان از د
 گران بود اسکان ندارد اگر کادوشی زیاده بعین آید تا اران گشته نشوند
 بر او دست نتوان بایست و هم فهمید که آزر دن چنین کس از اهلیت
 دور است تا برین پیغام ملاقات داده بعهد و موافق خاطرش را
 مطمئن ساخت مرزا نخبف خان مع رفقا با سلاح و اوراق بهینت مجموعی
 بمسکه مرهته رفت تکوچی سردار تا بیرون خیمه استقبال نموده خان
 مرقوم را بعد معانقه با احترام تمام آورده بر سر کند خود نشاند و مراسم عزت خواهی
 بتقدیم رسانیده اخیال و افراس و جواهر دما بوسات پیشکش نموده
 خوش و دبر گردانید *

* ذکر بقیه احوال سراسر اختلال میر محمد قاسم خان

عالی جاه و استقلال او از دنیا با حال تباہ *

میر محمد قاسم خان عالیجاه در ملک افغانه رویداد رسیدہ زمانی چند در سایه عوالف آنها گذرانید اما از ادضاع زشت خود که بد کوفی با نطق خدا و اراده ایندای هر یکی از رفقا داشت در آن فلک کت ہم باز نآمدہ بر بہمان مشربہ و چنانچہ مرزا شمس الدین ہم در کوفتاری او بر حمست خدا رفت و عنہ ان ای زمان ناظر حرم سہای خود را کہ شرط ملک طرابلسی بتقدیم رسانیدہ با آنکہ ہمہ مانہ آسیبی او بہ بیت اندہ رفته بود بر کشتہ در ہنکوم اقامت او بہ کوفہ باز بعد تشن رسید بہمان ایکہ اگر مالی نہ داشت چرا از کوفہ برگشتہ آمد و بجا نماند و تا بود ہمہمین حال داشت چنانچہ سلطان و ملار مان قدیم از ہمہ نہ پارمی ترکی یاری نمودہ بر خاستہ رفتند و خود از انزجہندی ملک افغانہ بر ناستہ پیشش را انای کوفہ رفت و از آنجا بہ ملک را جہد تہ نقل نمود و از آنجا در جوار بین اکبہ آباد و شاد جہان آباد آمدہ اقامت گزید و بعد پندی در کمال ریشانی رہہ نور و ملک عتیب شد

* ذکر تکر کشیدن مرہتہ بر ضابطہ خان و استقلال پذیرفتن

ادضاع او بندرت و مشیت خداوند زمین و آسمان *

چون صحبت میان نجف خان و مرہتہ در گرفت و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاف گرایدہ ای باد شاد و نجف خان و مرہتہ بر ہم ضابطہ خان و انزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفتہ با نفاق ہدیہ مکر نہشت کردند ضابطہ خان

در جنگ میدان مرفندیده سکر تال و قلعه غوث کده برای افامست
خود مع افواج بیار است و برادران خود در امع بعضی از افواج آن طرف کنکا
در محالات چاند پور و غیره برای ارسال رسد گذاشته ناموس و
عیال خود را نیز در قلاع آن طرف کنکا نگهداشت و در سکر تال مستعد
مدافعت نشست مرهت و نجف خان با دسار ابد و منزلی از شاه جهان آباد
گذاشته خود پیشتر خرامیدند و بمحاصره سکر تال پرداخته زمانی مستعد در جنگ
گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قاعه تنگ گردید بسردار ان اقوام خود
مثل حافظ رحمت خان و اولاد دندی مان و فیض انان با متعمانت نوشت
که پایان کار را خیال کرده زود باید رسید سردار ان مرفوم هر یکی مع فوج
از جایی خود جمید و با عانت ضابطه خان در رسیدند ضابطه خان بر پل کشتهها
که زیر قلعه سکر تال بسته راه آمد و شد آن طرف کنکا برای وصول گاهه
اجناس گذاشته بر دعبور نمود با سردار انیکار سیده بود، ملاقات کرد
و مشوره نموده سردار ان افواج خود را با آنک ذمه لیا بر معابر کنکا از خادی
سکر تال سر بالا تابست سب کرده که ملک خودش بود برای مزاحمت
عبور مرهت نشانید و افواج سردار ان مرفوم را طرف پانین سکر تال
همان قسم با پیا بر معابر نشانید مرهت از سته ایده این حال قیاس پایایی کنکا کرده
محمد التخص معلوم نمود که اکثر جاپای آب است بآسانی ازین معابر توان
گذشت دو سه روز تغافل کرده روزی مع نجف ناهن سوار شده در راه سر بانا
گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون مستننان معابر عقب مانده را انار جمع

شد که بالاتر می رود بفتانت کار فرما گشته هر یکی جواهر اخالی گذاشت و معدودی
 در محافظت بودند ناگهان مرهت مع خان مسطور عطف عنان نمودند از
 محاذات معابری که گذشته بود بر یکی از آنها عنان ریزر سیده بدر یار اند
 نجف خان هراول آنها بود چون عجاله مقابل معبری رسیدند اراده بر آمدن
 از آب نمودند و از آنجا

بدر یار می آید در بیابان شعل به کنار رسیدند هنوز در آب
 از آنها به آفرینش پیش آمدند و باها سر دادند نجف خان
 را بوی کوهی پندی که پیشتر سوژی بود داشت همان جا در دریا شلک
 گنا پیدر اول شلک سه سردار افغانه بکار آمدند و راه فرار پیش
 گرفتند نجف خان و مرهت بر همین قدر اکتفا نمودند. معکر خود در کشتند اما این
 خبر شهرت یافته به عا کر افغانه که متفرق بر معابری بودند رسید همه را خود
 بخود راه فرار اختیار آمد و بدون پیش آمدن جنگ و استعمال سیف
 و سنان کمریزان گشته دست بتاراج میدیگر کشادند این خمیر سکر تال
 رسیدند فوجیکه ضابطه خان همراه خود داشت احوال او هم بهمین صورت شد
 و خانه ضابطه خان را از شرم حضور و خوف قلیلی از حلاصان که مانده بودند مسلم
 گذاشته مال یکدیگر را بفارست بردند و قلعه را خالی گذاشته گریختند ضابطه خان
 حیران و مضطرب گشته فتح خان را که بداد آمده آنطرف دریا محاذی سکر تال
 معرک داشت طلبید او بتلعه آمده احوال بدین منوال دیده صلاح داد که فردا
 شش ماهم لشکر من بیایند تا با اتفاق یکبار در میدان با مرهت بنکیده بعد از آن آنچه

صلاح و مقدر خواهد بود بعل خواهد آمد ضابطه خان پسندید و فتح خان برگشته در
 خیمه خود آمد و برای مشوره با مقربان خود نشست شکر یانش بر شکست
 و فرار لشکر ضابطه خان آگهی یافته همین عمل نمودند و در ساعت واحد از فوج
 او هم نشانی نماند فتح خان هم با معدودی از ملازمان ناچار راه فرار گرفت القاصه
 مرزا نجف خان و مرهته در ملک ضابطه خان در آمده و دوازده هزار عیال و مسکنه
 آنجا از برادران و عیال و ناموس نجیب الدوله و ضابطه خان بر آوردند
 ضابطه خان گریخته پناه به شجاع الدوله برد شجاع الدوله واسطه مصالحه میان مرهته
 و حافظ رحمت خان و غیره افاغنه گردید و هم درین ضمن سرداران مرهته را
 باهدیکه منازعت رویداده حکم طلب برخی از ان رؤسا از دکهین بناکیده
 رسید مرهته به مصالحه بواسطه شجاع الدوله معتنم شمرده داعیه انصراف
 بدکهین مصمم نمود و بطرف شاه جهان آباد معاودت کرد

* ذکر برگشته رفتن مرهته بملک دکهین

و عروج نجف خان بهادر به حکم خداوند امرکن *

بعد از آنکه مرزا نجف خان سالها و غاسما همراه مرهته بکمال کرد و فریب شاه جهان آباد
 برگشت مرهته خان مرقوم را ببادشاه سپرده سفارش بسیار در باره او
 نمود و از طرف خود هم بکارهای مرجوعه این نواح مامور کرده خود در خست
 سفر بجانب دکهین کشید نجف خان با ستظهار مرهته تقویت یافته
 قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح دران دید که بآباد شاه ساخته در
 دیاری که سنجر بادشاه چندان نباشد علم تسخیر برافراز و بناء علی هذا از

پادشاه اسناد اکثر چکامه های قرب جو اردار انخلافت و توابع صوبه
 اکبر آباد که عمال پادشاهی را مجال مداخلت در آنها از تسلط اتباع جات
 نبود حاصل کرد و فوجی لایق بدادن یومیه بقدر معاش از مقلان قلاش
 و دیگرار باب تماشش بهرمانیده بمحالات مذکور قاصد گردید چون بحدود
 جات رسید پسر سورجمل فوجی کران مع سردفرنگی که شش هزار
 تیلانکه باتفنگهای چقماقی و پانزده شانزده غرب توب همراهش بود بدافعت
 نجف خان فرستاد و رجو ارکول و جالیس بطرف شارع شاهی اکبر آباد مقابله
 رویداد چون فوج نجف خان تازه رفیق ناآزموده بود اکثری کوتاهی کردند و بعضی
 جانبازی نموده مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جات نیز شکستی افتاده
 بس پاشند اما سرد از آتشیاری توپ و بندوق فرصت اجتماع
 باصحاب نجف خان نمیداد نجف خان بهادر را هم در بازی چپ زخم
 کوی تفنگ رسیده خون جاری گشت خان بهادر مرقوم در پناه چاه پخته
 که دران میدان بود نشسته زخم خود را بست و بامعده دی از سواران و
 فیل نشینان که استاده بود مجتمع گشته و نظر بر صیانت ایزدی نموده اسپهبارا
 عنان داده بر صفوف سرد جمله آورد بمشیت الهی اقبال یادری نمود
 و سرد مع اتباع راه فرار اختیار کرده باکمال اضطراب در رفت و فتح و ظفر
 نصیب اولیای دولت نجف خان گشت مرزا نجف خان بعد این فتح
 نمایان صوبه داری اکبر آباد از حضور در خواست پادشاه را که فایده
 از اکبر آباد متصور نبود و قلعه آنجا هم در دست جاتان بود نفاق پیشه گان

حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان که دوری نجف خان بدل
می خواستند سندش بلاعذر و تامل نوشته فرستادند چون چشم
نجف خان مرقوم از خواب باز و در میدان صبح دو لشکر آغاز بود انتظام آنجا
بنحوی میسر آمد و قلعه اکر آباد هم سخر گشت مرزا نجف خان صلاح حال
و مال خود در اکثر سپاه و احضار سرداران رزم خواه دیده دست از
اندوختن زر و مال بالمره برداشت و هر چه حاصل می شد بطور مردم جماعه داری
پیش بر فقاده خود هم بقدر حاجت و ضرورت پی گرفت و بار فقار راه
سادات می پیمود بهمین صورت مردم کار و سپاه بسیار جمع نمود و
بعد از آن بمحاصره قلعه و یک که از قلاع مشهوره بجاست و در رصانت و
متانت شهره آفاق بود پرداخت بعد یک سال دو ماه قلعه مذکوره
مفتوح و سخر و مرزا نجف خان را سرمایه عروج و اقتدار بسخر گشت
و از حضور بادشاه منصب امیر الامرائی بانتقال نجیب الدوله و عزل غیاثه خان
مع خطاب ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر غالب جنگ یافته بمرتبہ عالی
رسید و پسر سورجمل که در آن قلعه فرمان ردا بود در قلعه دیگر رفته با نجف خان
بهادر ابواب مصالحه و معاویه کشاده امان خواه کردید نجف خان بطور مناسب
انفصال مصالحه داده بنامی آهشتی گذاشت

* ذکر جنگیدن شجاع الدوله با حافظ رحمت خان و غیره

و ستاصل شدن خان دان جماعه زو هیله و افغان *

شجاع الدوله با سرداران انگلیسی رابطه اتحاد و عهد و پیمان اعانت و

امداد در هنگام محاربت که بعد کمر را با اعدای رود دهد مستحکم داشت غلبه
 مرزا شیخفندان بر ضابطه خان و جات تماشا کرده چون با افغانه کینه های
 دیرینه داشت حقوق انماص سعد الله خان پسر علی محمد خان و عنایت خان
 پسر حافظ رحمت نان بالمره فراموش نموده داعیه استیصال خاندان
 جمیع افغانه بزم نمود و از کورنر هشتنگ بهادر استمراج و تعیین وجهی
 معقد به در جلدوی اعانت برای کمپنی فرموده اذن محاربه با افغانه در خواست
 کورنر بهادر هر چند از طرف کمپنی مامور نبود که افواج انگلیسی را از حدود ممالک
 سنجره خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از گرم ناسه و حدود صوبه اوده
 و اله آباد است بی ضرورت برای جنگ و انتزاع ممالک دیگران
 بیرون فرستد همین قدر حکم از ولایت داشت که اگر کسی بر ملک
 شجاع الدوله بزم استخااص آید مدد نماید و اگر کسی در ملک جنگاله
 و تنظیم آباد باراده مذکور در آید شجاع الدوله اعانت انگلیسیان فرماید
 و مصالحت درین قناعت آنکه افغانه بالوس خود کویا سر راه و بلاگردان
 و قدیه و قربان این ممالک اند هر کس یکم قاصد این دیار شود ناچار است که
 اول با آنها در آویزد و آنها نیز بناچار بی مدافعت اید نمایند اما نظر به بعضی فوائد
 کورنر راضی گشته شجاع الدوله را بجنگ افغانه مازون و فوج انگلیسی
 را با اعانت مامور نمود شجاع الدوله بحافظ رحمت خان و غیره بنا بر اتمام
 حجت اول پیغام نمود که من در هنگام اضطراب واسطه مصالحه با مرهته و
 شما کرده مبالغی خطیر از طرف خود باور ساندیم دشمنان را از دست برد

تا راج آنها را ندیم و مدت معهوده ایصال زر موعود منتفی گردید هنوز زر
 معین بمن نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا سازید و الا مہیای عرب
 باشید حافظ رحمت خان که مرد ہوشیار و دور اندیش بود فتح اللہ خان
 و غیرہ اولاد و ندی خان و فیض اللہ خان ولد علی محمد خان روہیلہ و غیرہ را یکجا
 نموده پیغام داد کہ شجاع الدولہ با اعتماد افواجیکہ خود بضابطہ فرنگ آراستہ
 داد و اعانت انکاسیان و اعیہ جنگ و انتزاع ممالک ما نمودہ از عہدہ
 آتشباری افواج و اعوان اوبر آمدن متعذر است بہر آنکہ این بلا را بدادن
 زر یکہ موعود و درین دعوی حق بجانب اوست از سر خود بکہد و امید شجاع الدولہ
 در باطن اولاد و ندی خان را بہ فریب گفتہ فرستاد کہ من ما شہاد ممالک
 شما کہ آنظر عرف کنکا است کاری ندارم شما بخاطر جمع باشید اما اگر اعانت
 حافظ رحمت خان خواہید نمود در آتش اوشما ہم خواہید سوخت اہل ہمان
 مذکورہ و دادن زر موعود اہمال نمودہ دلالت بچنگ نمودہ و دیگران نیز
 بجماعت و غرور شجاعت بدادن زر عذر عدم قدرت پیش آوردہ ترغیب
 بچنگ و امیدوار اعانت و رزقت می ما خستہ حافظ رحمت خان ہر چند
 فہمائید کہ ہرگز از عہدہ جنگ فرنگ بر نیامدہ آبروی مردی در میدان ریختہ
 خواهد کریخت و آتشباری فرنگ دود از دمانہا خواهد بر آورد چون
 ظلم ہی بی پایان از افغانان بر اصناف بندگان خداوند منتقم گذشتہ وقت
 انتقام آن رسیدہ بود غتلہا بر کشتہ موعظت خانہ رحمت خان در یکی اران
 مستحقان غضب الہی در نگر فت و کار بہتقابلہ انجامید شجاع الدولہ با افواج

قاهره خود و جنرال بارکریع توپهای بسیار و اسباب بی شمار و در ملک آنها
 رفته تاخت و تاراج شروع نمودند حافظ رحمت خان هر چند در طلب اولاد
 و وندهی خان و دیگر سرداران تاکیدات نمود آنها بموا عید کاذه شمال
 نموده از بعضی جاها اندک فوج و از بعض دیگر فقط وعده آمدن عنقریب بی فرستادند
 تا آنکه شجاع الدوله نهایت قریب رسید حافظ رحمت خان لا علاج گشته
 چاره غیر از مقابله ندید و با جمعیت خود و بعض معاونان که کمتر از پنجاه شصت
 هزار کس بودند بر آمده نهری خشک که عمیق بسیار و خم و پیچ بسیار
 و مرکناره اشخار خاردار داشت پیشش رد گذاشته عقب آن
 توپ خانه که بسرداشت به اسلوب پیمده مستعد محاربه نشست
 از یک طرف پلتن های شجاع الدوله و از طرف دیگر پلتن های انگلیسی
 از اطراف صنوف افغانه غیر راه مقابل راه با بهر سائیده از دریاچه حائل
 گذشته شروع بشاک توپ نمودند چون چاکبک دستی اینها
 درین کار بمرتب است که غیر از نفاظت الوبی چاره دیگر ندارند و افغانه بی دست
 و پا کرده گمان بسیار از بهر اینان حافظ رحمت خان رو بفرار نهادند
 لکن حافظ رحمت خان با معدودی از رفقای جان نثار در این میدان مرد آزما
 کمال دلوری پای داری نمود تا آنکه کوله توپ بر سینه اور سید هر چند
 نامر آمرکن از سینه اش بیرون رفت اما از صدمه آن جان ادا از صحبت
 بدن مفارقت کرد باقی ماندگان بعد قتل حافظ رحمت خان راه فرار گرفتند
 و بگریختگان سابق لائق شدند شجاع الدوله خیر این امر شنیده از خیال

هواری فرود آمده چیه مشکرا کزاری در حضرت باری بخال بجز و تبار سود
 و هنوز سربه سجده بود که سر حافظ رحمت خان بریده آوردند از کسانیکه او را
 دیده بودند شناسانید چون مستحق شد کمره ثانیه باز سربه سجده گذاشت چون
 سرب داشت سالار جنگ برادر زن ادخواست که بدستمال خاک
 از چهره او بافشانند منع نموده فرمود که این خاک زیب نیامی من است
 الحمد لله که امر و ز انتقام کتاخیهایی این جماعه سفاک بی باک که
 ما پدر من و دیگر مومنین و مترودین نموده بودند بکام دل کشیده آمد در آنوقت
 ضابطه خان هم با هزار نفر از جماعه ملازمان در آن عرصه همراه شجاع الدوله بود
 شاعری تاریخ کشته شدن حافظ رحمت خان که در سنه ۱۱۸۸ الیکزار
 و یک صد و هشتاد و هشت هجری اتفاق افتاد با لطافت تمییز چنین یافته تاریخ

* بیت *

* چو از لفظ ظفر تاریخ هستند بی باقی سر حافظ بریده *

یعنی بر عدد لفظ ظفر که یارده صد و هشتاد است عدد سر حافظ که حااست اضافه
 نمودند سال مطلوب حاصل شد بعد کشته شدن حافظ رحمت خان ادبار
 بسیار عائد احوال جماعه آفاغنه گردیده هر اس بی قیاس بر دل
 آن جماعه مستولی شد و تفرقه تمام در جمعیت داند حام آنها را یافت و
 شجاع الدوله افواج خود را در اطراف داخل محروسه آفاغنه تعیین نموده
 بانتظام برهمی آن ملک و احضار سرداران آن جماعه بشرط اطاعت و قتل
 و قهر سرداران فرمان داد چاره و ناچار فتح آمد خان و غیره اخلاف دوندی خان

و محبت خان و غیره اولاد حافظ رحمت خان و فیض الله خان پسر علی محمد خان
 و وهیله طوعاد کرنا از دامن کوهستان کماؤن بعد از آنکه از بدی آب
 دمای آنجا بجان آمده بودند داعیه حضور شجاع الدوله نموده باریاب
 ندمتش شدند فیض الله خان باعتبار سردارزادگی که پسر علی محمد خان
 است دیدرش در زمان خود آقای حافظ رحمت خان و دوندی خان
 و غیرهم بود اول جمعی را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان مذکور
 به فساد انگیزی مگس داشت آخر بوساطت رؤسای انگلیس عهد
 و پیمان برای خود درست گرفته حاضر شد و بعضی از منتهای ملک افغانه که
 قریب بوده پانزده لک روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت
 رؤسای مذکور گرفته در آنجا فارغ البال با جماعتی از افغانه نشست و دیگران
 محرم از بدی معاشش بنگاه بنا بر تحقیق زرد اموال زمانی ممتد مقید و در کمال رنج
 و عناد گذرانیدند طرفه اینکه فیض الله خان در زمان اقوام خود زیاده بر ملک
 پنج لک روپیه درید تصرف نداشت و الحال ادرالملکیکه حاصلش کم از بست
 لک روپیه نخواهد بود عنایت کردید التصد بعد این فتح کورنر هشتنک بهادر
 از ارباب کونسل دلایت مدتی معاتب مانده که چرا به شجاع الدوله
 درین جنگ محاسبات نموده ادن داد و چرا افواج انگلیسی با عنایت
 فرستاد و کورنر تو جهیات موجه از حسن بیان نگاشته بر است ذمه
 حاصل بود مورد عنایات پیش از پیش کردید